

۳) لب: مصوتها را از نظر حرکت لبها نیز به دو دسته تقسیم می‌توان کرد. در تلفظ بعضی از مصوتها شکاف لب باز می‌شود اما لبها همچنان به پشت دندانهای پیشین چسبیده‌اند، چنان که در ادای مصوتهای فارسی *ā* (در کلمه پیر) و *o* (در کلمه *دَف*) و *u* (در کلمه *یس*) چنین است. لکن در تلفظ بعضی مصوتهای دیگر دو لب پیش می‌آید و از دندانها جدا می‌شود، و کم یا بیش حالت مدور به خود می‌گیرد. این پیش آمدن لبها فضای دیگری به فضای تهی درون دهان می‌افزاید که هنگام تلفظ مصوتهای نخستین وجود ندارد. در فارسی مصوتهای *o* (در کلمه *شتر*) و *ū* (در کلمه *کو*) از این قبیل‌اند.

مصوت‌های ساده فارسی امروز

در فارسی درسی امروز چنان که در بحث‌های گذشته دیدیم شش مصوت ساده یا مصوت اصلی وجود دارد. این مصوتها به ترتیب از پسین تا پیشین چنین است:

$i - e - \bar{a} - a - o - \bar{u}$

اختلاف اصلی میان این مصوتها و ممیز هر يك از دیگری زنگ خاص آنهاست که از تغییر شکل حفره دهان بر اثر حرکات زبان حاصل می‌شود. اما در تلفظ فصیح فارسی ادبی و خاصه در تلفظ شعری اختلاف مهم دیگری میان مصوتهای فارسی مشهود است و آن اختلاف در امتداد است.

اختلاف در زنگ را اختلاف کیفی، و اختلاف در امتداد را اختلاف کمی نیز می‌خوانند. در تلفظ فارسی درسی (یعنی تلفظ فصیح هنگام خواندن نظم و نثر) سه مصوت ساده کوتاه و سه مصوت ساده بلند وجود دارد. مصوتهای *ā* (چنان که در کلمه آب) و *ī* (چنان که در کلمه ریش) و *ū* (چنان که در کلمه کور) بلند شمرده می‌شود. سه مصوت ساده دیگر یعنی *e* (چنان که در کلمات سه و زمزمه) و *o* (در کلمه شتر) و *u* (در کلمات خر و لب) مصوتهای کوتاه به حساب می‌آیند. بنابراین این دسته اول با دسته دوم از دو جهت اختلاف دارند: یکی از جهت زنگ یا کیفیت و دیگر از جهت امتداد یا کمیت.

سه مصوت بلند را در اصطلاح صرف و نحو عربی که در فارسی هم اقتباس و استعمال شده است حروف مد و سه مصوت کوتاه را حرکات (فتحه، ضمه، کسره = زبر، زیر، پیش) می خوانند. مصوت \bar{a} را در خط فارسی همیشه به صورت «ا» و مصوت \bar{i} را به صورت «ی» و مصوت \bar{u} را به صورت «و» می نویسند. مصوت \bar{e} در خط فارسی به شکل علامت زبر بالای حرف ماقبل گذاشته می شود، جز در يك مورد که در آخر کلمه به صورت «ه» نوشته می شود (نه - حرف نفی)؛ و مصوت \bar{o} غالباً با علامت پیش روی حرف ماقبل نمایش داده می شود. اما گاهی در میان کلمه نشانه آن «و» است. چنان که در کلمات: خوردن، آخور، خورشید، درخور، و مانند آنها هست (در این موارد این شیوه خط یادگار و بازمانده حرفی است که در فارسی دری قدیم وجود داشته و اکنون تلفظ خاص آن از میان رفته است: «خو». این واو را که اکنون درست مانند پیش (ضمه) تلفظ می شود «واو معدوله» خوانده اند.) در آخر کلمه تنها در سه مورد مصوت ساده \bar{o} واقع می شود که صورت کتابت آن نیز «و» است. آن سه کلمه عبارتند از «تو» «چو» «دو». مصوت \bar{e} را در آغاز و میان کلمه با علامت زیر (کسره) نشان می دهند و در آخر کلمه همیشه به صورت «ه» که آنرا هاء بیان حرکت، و هاء غیر ملفوظ خوانده اند نوشته می شود.

امتداد یا کمیت که اینجا مورد بحث است از صفات خاص مصوت های فارسی در تلفظ درسی است. اما در تلفظ عادی یعنی زبان گفتار فارسی امروز، غالباً این تفاوت محسوس نیست و وجه امتیاز هر يك از مصوت های ششگانه تنها رنگ خاص آنهاست. هم چنین بر اثر عوامل دیگر که در طی فصل های بعد از آنها گفتگو خواهد شد (تکیه تأکید، تکیه عاطفی، تکیه نحوی) ممکن است مصوتی چند برابر مصوت دیگر امتداد بیابد. مثلاً در کلمه «بله» در موردی که این کلمه معادل جمله «چه گفتی؟» یا «مقصودت چیست؟» باشد مصوت «e» در هجای دوم کلمه ممکن است سه چهار برابر مصوت هجای نخستین، یعنی «e» امتداد بیابد. این امتداد که مربوط به مورد خاص و حالت گوینده و غرض او در ادای کلمه است اینجا منظور نیست. همچنین امتداد مصوتها بر حسب آن که کلمه یا جمله را تندتر یا کندتر ادا کنیم

متفاوت می‌شود.

بنابراین باید توجه داشت که آنچه اینجا کمیت یا امتداد اصلی مصوت خوانده می‌شود صفتی نسبی است. یعنی امتداد هر مصوت نسبت به امتداد مصوت دیگر در کلمه واحد و چگونگی خاص تلفظ آن در حالت عاطفی و نحوی واحد، سنجیده می‌شود. پس امتداد یا کمیت مصوت را نسبت به مصوت دیگر در يك حالت و يك وضع می‌سنجیم و این کمیت از جمله صفات اصلی و خاص مصوت شمرده می‌شود.

در بعضی زبانها مانند زبان عربی فصیح دو دسته مصوت متمایز از یکدیگر وجود دارد که یگانه تفاوت میان آنها تفاوت امتداد است. این دو دسته در کیفیت، یعنی از نظر زنگ، با هم یکسانند اما تنها از نظر امتداد با هم اختلاف می‌یابند و این اختلاف موجب اصلی امتیاز آن دو مصوت از یکدیگر می‌شود. منظور از اختلاف دو مصوت در این مورد آن است که دو لفظ را در معنی از هم جدا کند. مثلاً در زبان عربی مصوت ه دو امتداد دارد: یکی امتداد کوتاه و دیگر امتداد بلند. امتداد کوتاه آن را فتحه می‌خوانند و امتداد بلند (که حرف مد خوانده می‌شود) الف ماقبل مفتوح است. به این طریق در زبان عربی دو کلمه که در همه واکها یکسان باشند تنها از جهت تفاوت امتداد این مصوت ممکن است دو معنی مختلف را بیان کنند یا بر دو صیغه متفاوت از يك ماده فعل دلالت کنند. برای مثال دو صیغه «ضَرَبَ» و «ضَارَبَ» را ذکر می‌کنیم. در این دو کلمه مصوت اولی يك جا ه و جای دیگر هه است. یعنی در يك مورد مصوت بعد از واك «ض» با صفت یا کیفیت خاص خود به اندازه يك واحد در زمان و در مورد ثانی همان مصوت با همان صفت به اندازه دو واحد یا بیشتر امتداد می‌یابد و همین تفاوت در امتداد زمانی موجب تفاوت معنی دو کلمه نسبت به یکدیگر می‌شود.

اما در فارسی دری فصیح تفاوت امتداد ینکی از وجوه امتیاز هر مصوت نسبت به مصوت دیگر است. یعنی در این زبان در عین آن که اختلاف امتداد اصلی است و از جهات دیگر، از جمله وزن شعر، فارق میان دو مصوت و دو کلمه است،

یکگانه وجه اختلاف دو مصوت نیست. وجه اختلاف دیگر، که آن هم اصلی است، اختلاف در کیفیت یا زنگ دو مصوت است.

پس دو کلمه «در - دار» یا کلمات «رز - راز» که اختلاف معنی آنها در گوش هر شنونده فارسی زبان آشکار است، تنها بر حسب تفاوت امتداد مصوت میانین نیست که از هم متمایز می‌شوند. اگر مصوت میانین کلمات دوم هر جفت را کوتاه و تند و به اندازه امتداد مصوت میانین کلمات اول این دو جفت تلفظ کنیم باز اختلاف معنی آنها را هر شنونده فارسی زبان خوب درمی‌یابد. اما اگر در شعر اختلاف آنها مراعات نشود هر کس که گوشش با وزن شعر فارسی آشناست زود خطای تلفظ را درمی‌یابد.

بنابراین، در فارسی فصیح، فارق میان دو مصوت e و $ā$ نه تنها زنگ خاص هر يك است بلکه تفاوت امتداد این دو مصوت از صفات ممتاز آنها شمرده می‌شود و همچنین است تفاوت میان دو مصوت e و i و تفاوت میان o و $ū$.

در بعضی از زبانها تفاوت کمیت مصوتها ثابت و مشخص است. این گونه زبانها را «زبانهای کمی» می‌خوانند (از آن جمله سنسکریت و یونانی باستان و لاتینی). در این زبانها دو نوع مصوت، یکی کوتاه و یکی بلند، تشخیص داده می‌شود. و معمولاً امتداد مصوت کوتاه معادل يك واحد زمان و امتداد مصوت بلند معادل دو واحد است؛ یعنی نسبت امتداد کوتاه به بلند معادل نسبت ۱ به ۲ شمرده می‌شود. بحث مفصلتر در این باب هنگام گفتگو از «هجا» و «وزن» خواهد آمد.

مصوت‌های مرکب

آنچه تاکنون گفتیم درباره مصوت‌های ساده بود. ادای هر مصوت ساده دارای دو مرحله است:

- (۱) وضع: یعنی قرار گرفتن اعضای گفتار در وضع و حالت خاصی که برای ادای آن مصوت لازم است.
- (۲) اه: یعنی جریان یافتن هوای لرزان (صوت) از میان اعضای گفتار در

آن وضع خاص. و در این حال اعضای گفتار پس از آن که در وضع خاص قرار گرفت ساکن و ثابت می‌ماند تا مرحله‌ی ادای مصوت به انجام برسد. ثابت ماندن اعضای گفتار پس از وضع و پیش از آن که برای ادای واك دیگر حالت خاصی بپذیرد از لوازم ادای مصوت ساده است. مصوتی که به این طریق ادا می‌شود از آغاز تا پایان دارای زنگ واحدی است.

اما گاهی در حین ادای مصوتی، یعنی در مرحله‌ی دوم آن، وضع اعضای گفتار تغییر می‌پذیرد و بر اثر این تغییر وضع، چگونگی صوت نیز متفاوت می‌شود، بی آن که جریان نفس (یا هوای لرزان) قطع شود یا متفاوت گردد. یعنی صوت با همه‌ی صفات خاص خود از گلو یکسان جریان می‌یابد اما وضع حفره‌ی دهان در حین انتقال هوای لرزان به خارج دهان متفاوت می‌شود چنان که وضع نخستین آن مناسب ادای يك مصوت و وضع ثانی مناسب ادای مصوت دیگری باشد. هرگاه این تغییر وضع به طریقی انجام بگیرد که میان دو وضع فاصله و قطعی باشد دو مصوت متفاوت و متمایز از یکدیگر حاصل می‌شود. اما اگر چنین فاصله و قطعی موجود یا محسوس نباشد و مرحله‌ی ثانی، یعنی ادای صوت، مداوم و یکسان تشخیص داده شود، صوتی که به گوش می‌رسد مصوت مرکب خوانده می‌شود.

بنابراین مصوت مرکب^۲ به مصوتی اطلاق می‌شود که در حین ادای آن وضع اعضای گفتار تغییر می‌پذیرد و بر اثر آن زنگ صوت نیز مختلف می‌گردد چنان که می‌توان آن را در حکم دو مصوت شمرد که با هم آمیخته و به صورت واحدی ساخته شده باشند. مصوت مرکب بسیط نیست اما يك واك شمرده می‌شود. هرگاه دو مصوت در کلمه‌ای پهلوی یکدیگر قرار گیرند که هر يك جداگانه قابل تشخیص باشند آنها را مصوت مرکب نمی‌توان خواند. مثلاً در فارسی کلمه «سیاه» دارای دو مصوت است یکی i و دیگری e و این دو مصوت در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند اما از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. بنابراین «مصوت مرکب» نیستند.

این که در تعریف مصوت مرکب گفته شود «مجموعه‌ی متوالی چند مصوت»

یا «مجموعه متوالی مصوت و نیم مصوت» ممکن است موجب اشتباه شود. بهتر است که در تعریف به اختلاط و ترکیب مصوتها اشاره کنیم و خصوصاً واحد بودن آن را در نظر بگیریم.

در فارسی امروز دو مصوت مرکب وجود دارد. یکی مصوت *ou* چنان که در کلمات «نو» «روشن» و «ثور» است. هنگام تلفظ این مصوت در قسمت اول وضع اعضای گفتار درست همچنان است که در تلفظ مصوت ساده *o* باید باشد. اما در قسمت دوم این اعضا در وضعی قرار می گیرند که برای ادای مصوت *ā* باید داشته باشند. صوتی که شنیده می شود نیز در هر قسمت با یکی از آن دو واك یکسان است. دیگر مصوت *oi* چنان که در کلمات «می» «کی» «پی» «ری» «جیحون» و «میدان» وجود دارد. قسمت اول این واك از حیث وضع اعضای گفتار و صوتی که شنیده می شود درست مانند *o* و قسمت دوم آن از هر دو جهت با *ā* یکسان است.^۴ مصوتهای مرکب فارسی از حیث امتداد بلند شمرده می شوند.

(۴) برای تفصیل بیشتر در باره امتداد مصوتها و مصوت مرکب به کتاب «وزن شعر فارسی» تألیف نکارنده، صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۷ مراجعه شود.

۶

صامت

تعریف صامت - انسدادی و انقباضی - آنی
و زمانی - آوایی و بی آوا - طبقه بندی
صامتها - جدول صامتهای فارسی امروز

صامت به آن گروه از صوتهای گفتار، یعنی واکها، اطلاق می شود که در ادای آنها جریان هوا، پس از گذشتن از نای گلو، در نقطه‌ای میان گلو و لب ناگهان برابر سدی متوقف شود، یا با فشار از تنگنایی بگذرد، یا از خط میانین دهلیز دهان منحرف شود، یا یکی از اعضای گفتار برتر از گلو را به اهتزاز درآورد.

صامتها (Consonants؛ Consonnes) را از نظر چگونگی حدوث به دو

دسته مهم تقسیم می توان کرد:

یکی دسته‌ای که در ادای آنها گذرگاه هوا یکسره بسته می شود. نتیجه این حرکت آن است که هوا در پشت این سد (به قول ابوعلی سینا) حبس تام شود، البته در این حال هیچ گونه صوتی پدید نمی آید. اما این سد ناگهان گشاده می شود و هوا با شدت بیرون می آید و از آن صوتی شنیده می شود.

دسته دیگر آن است که در ادای انواع آن گذرگاه هوا بسته نیست، و بنابراین هوایی که از نای گلو می آید حبس تام نمی شود، بلکه گذرگاه آن تنگ یا منقبض می گردد، چنان که هوا، ناگزیر با فشار از میان آن تنگنا می گذرد و از

سائیده شدن هوا به کناره‌های تنگ مخرج آوازی برمی‌خیزد که مشخص صامت ملفوظ است.

دسته اول را صامتهای انسدادی و دسته دوم را انقباضی می‌خوانیم.

کلمه انسدادی در مقابل اصطلاح Occlusive فرانسوی و Plosive یا Stop انگلیسی است؛ و کلمه انقباضی در مقابل اصطلاح Constrictive فرانسوی که معادل Fricative انگلیسی است به کار رفته است.

سیبویه و به تبع او نحویمان دیگر عرب مانند ابن‌دُرَید، به تعبیری دیگر دسته اول را «شدیده» و دسته دوم را «رخوة» خوانده‌اند. ابوعلی‌سینا دسته اول را که از حبس تام حاصل می‌شود «مفرد» و دسته دیگر را «مرکب» خوانده است. هیچ‌یک از این اصطلاحات برای تعریفی که از این دو صامت در زبان‌شناسی امروز می‌آید متناسب نیست. به این سبب دو اصطلاح انسدادی و انقباضی اختیار شده است. این دو دسته را به اعتباری دیگر با اصطلاحات «آنی»^۱ و «زمانی»^۲ می‌توان نام برد.

دربارۀ دسته اول، یعنی صامتهای انسدادی، که «آنی» هم خوانده می‌شوند ابوعلی‌سینا می‌گوید: «وجود و حدویشان در آنی است که فاصل میان زمان حبس و زمان رها کردن است. از آن‌رو که در زمان حبس تام ممکن نیست که آوازی پدید آید، زیرا که آواز از هوا حادث می‌شود؛ و هوا در این حال به سبب حبس ساکن است. اما در زمان رها کردن نیز هیچ‌یک از این حرفها شنیده نمی‌شوند، زیرا که امتدادی ندارند و با زایل شدن حبس پدید می‌آیند و بس»^۳.

حرفهای انسدادی فارسی عبارتند از: پ، ب، ت، د، ک، گ، ق، ع.

دسته دوم، یعنی صامتهای انقباضی را از آن جهت «زمانی» می‌خوانند که، بخلاف دسته اول، می‌توان آنها را امتداد داد؛ به عبارت دیگر، تا نفس در ششها

(۱) اصطلاح آنی معادل لفظ momentanéé فرانسوی و momentary انگلیسی است.

(۲) اصطلاح زمانی معادل لفظ Continue در فرانسه و Continuant در انگلیسی است.

(۳) مخارج الحروف، ابن‌سینا، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۳. ص ۵۴.

هست می‌توان آنها را کشید، بی آن که این کشش موجب تغییر جای اعضای گفتار شود، یا تغییری در ادراك سمعی واك حاصل گردد. درباره این واكها ابوعلی سینا می‌گوید: «در زمانی امتداد دارند که حبس و رها کردن هوا هر دو با هم روی می‌دهد».

مثال صامتهای انقباضی - یا زمانی - در فارسی دری (س، ز، ش، ژ) و مانند آنهاست.

از این تقسیم اول که بگذریم ملاك و مأخذ دیگری برای طبقه‌بندی صامتها پیش می‌آید؛ و آن تعیین نقطه‌ای از دستگاه گفتار است که در ادای هر صامتی آنجا انسداد یا انقباض روی می‌دهد. این نقطه را «مخرج» واك می‌خوانیم. صامتهای انسدادی و انقباضی هر يك ممکن است از نقطه خاصی، یعنی از مخرج معینی، ادا شوند و این نکته در صوتی که حاصل می‌شود تأثیر دارد؛ یعنی اختلاف مخرج موجب اختلاف دو صوت مسموع می‌شود. پس دو حرف که در صفت انسداد یا انقباضی بودن یکسان باشند ممکن است از حیث «مخرج» یعنی نقطه انسداد یا انقباض با هم مختلف شوند؛ چنان که دو واك «پ» و «ك» هر دو از حبس تام پدید می‌آیند، یعنی هر دو صامت انسدادی هستند؛ اما «پ» از انسداد در لب حادث می‌شود و «ك» از انسداد در پیکام؛ یا صامتهای «س» و «خ» که هر دو انقباضی هستند؛ اما صامت نخستین از نزدیک شدن سر زبان به دندانهای پیشین حادث می‌شود، و صامت دومی از نزدیک شدن بیخ زبان به پرده کام.

اما تنها این دو نکته برای طبقه‌بندی صامتها کافی نیست؛ زیرا که بعضی از صامتها در این هر دو صفت مشترك هستند و با این حال از یکدیگر متمایزند. مانند «پ» و «ب» که هر دو انسدادی هستند و مخرج هر دو آنها لب است. اما دو واك متفاوت شمرده می‌شوند؛ یا «س» و «ز» که هر دو از فشرده شدن نوک زبان به پشت دندانهای پیشین بالا پدید می‌آیند و صامتهای انقباضی هستند، و با این حال دو واك متفاوت به شمار می‌آیند.

آنچه موجب اختلاف و امتیاز این صامت‌ها از یکدیگر می‌شود آن است که در ادای یکی نارآواها به لرزه در می‌آیند، و در دیگری این تارها ساکن و بی‌حرکت می‌مانند. پس نکته دیگری که در طبقه‌بندی صامت‌ها باید مورد نظر قرار گیرد لرزه تارآواهاست. صامتهائی که با این لرزه‌ها توأم باشند، یا به عبارت دیگر، صامتهائی که در ادای آنها نفس پیش از آن که به مخرج برسد دارای لرزه صوتی است «آوائی» و صامتهائی که دارای این صفت نیستند «بی‌آوا» خوانده می‌شوند.

در ادای صامتهای آوائی فشار عضلانی کمتر است، زیرا که قسمتی از نیروی نفس که از نای گلو می‌آید در لرزاندن تارآواها صرف می‌شود، و هنگامی که این هوا به پشت مخرج می‌رسد ضعیف‌تر می‌شود. به خلاف آن در ادای صامتهای بی‌آوا نفس بی‌آن که از نیروی آن کاسته شود تا مخرج می‌آید و به این سبب فشار عضلات برای انسداد یا انقباض گذرگاه نفس بیشتر می‌شود. از این نظر صامتهای آوائی را «نرم» و صامتهای بی‌آوا را «سخت» می‌خوانند.

صامتهای آوائی در کتابهای نحو و لغت و قرائت (تجوید و ترتیل) عربی «حروف مجهوره» و صامتهای بی‌آوا «حروف مهموسه» خوانده شده‌اند. اما تعریفی که از این دو نوع صامت داده شده روشن و مطابق تعریف علمی که در این جا آمده است نیست (رك: سیبویه، ابن درید، زمخشری). اصطلاح «آوائی» را در مقابل لفظ Sonore فرانسوی و Voiced انگلیسی آورده‌ایم و اصطلاح «بی‌آوا» معادل است با Sourde فرانسوی و Voiceless انگلیسی.

نکته دیگری که در تفکیک و تقسیم انواع صامت به کار می‌آید، ارتعاشات صوت است که به خیشوم راه می‌یابد و از سوراخ بینی خارج می‌شود و این صوت گاهی با صوت برآمده از دهان می‌آمیزد و گاهی راه دهان در ادای حرف یکسره بسته می‌شود و ارتعاشات صوت تنها از بینی بیرون می‌آید. واژهائی که به این طریق پدید می‌آیند، دارای صفت «عُتَه» هستند. در فارسی دو صامت خیشومی هست: یکی «ن» و دیگری «م». در ادای این دو واك راه دهان بسته می‌شود و صوت تنها از بینی بیرون می‌آید. اما در بعضی زبانها، مانند سنسکریت و اردو ممکن است هر دو نوع

این واك وجود داشته باشد؛ یعنی هر يك از این دو نوع واك مستقلى باشند که مشخص و مفارق دو کلمه از یکدیگر واقع شوند. چنانکه در زبان اردو کلمات «مان» به معنی احترام و «مان» به معنی مادر، تنها از جهت تفاوتی که در طرز ادای این واك هست، از هم متمایز می‌شوند و بر دو معنی مختلف دلالت می‌کنند.

نکته دیگر آن است که در ادای صامتهای انسدادی ممکن است پس از صامت آواز نفسی شنیده شود. یعنی آوازی همانند «ه» خفیف، میان صامت و مصوتی که پس از آن در می‌آید، حادث گردد، و بر اثر آن صامت انسدادی واحد، به دو «واك» متمایز تبدیل شود. این گونه صامتهای انسدادی را که با فشار شدید نفس ادا می‌شود و پس از آنها آوازی مانند «ه» شنیده می‌شود که موجب تمایز آن واك از واك همانند خود می‌گردد صامتهای نفسی (aspirée به فرانسوی و aspirated به انگلیسی) می‌خوانیم. این صفت در بعضی زبانها مانند زبان سنسکریت ممیز و مفارق دو صامت انسدادی از یکدیگر است.

بنا بر آنچه گذشت در طبقه‌بندی واكهای صامت به نکته‌های ذیل باید توجه کرد:

(۱) تقسیم صامتها از نظر چگونگی پدید آمدن؛ یعنی دو جنس انسدادی و انقباضی.

(۲) تقسیم هر يك از این دو جنس به انواع مختلف از نظر محل حدوث یعنی «مخرج».

(۳) تقسیم هر جنس به دو گروه از نظر لرزه تارآواها؛ یعنی آوائی یا بی آوا بودن.

(۴) تقسیم هر جنس به دو گروه از نظر آن که با صوت خیشومی همراه باشند یا نباشند.

(۵) تقسیم صامتهای انسدادی به دو گروه ساده و نفسی.

اما باید دانست که در توصیف واكهای هرزبانی حاجت به همه این تقسیمات

نیست. چنان که در فارسی دری تقسیم خیشومی و غیرخیشومی و تقسیم ساده و نفسی به کار نمی آید. زیرا که چنین صفت‌هایی در این زبان ممیز و مفارق دو واك از یکدیگر واقع نمی شوند.

گذشته از آنچه ذکر شد خصوصیات دیگری در بعضی از صامتها وجود دارد که در تشخیص و توصیف آنها به کار می آید. صامتهای انقباضی را بر حسب شیوه ادای آنها و ادراك سمعی که از آنها حاصل می شود به گروههای متعددی تقسیم می کنند. از آن جمله است:

گروه کناری (Latérale). صامتهایی که دارای این صفت هستند با صامتهای انسدادی از این جهت اشتراك دارند که هنگام ادای آنها عضو گفتار به مخرج فشرده می شود و می چسبد؛ اما بخلاف آنچه در تلفظ صامتهای انسدادی روی می دهد، این جا نفس حبس نمی شود بلکه از کناره‌های عضو گفتار (در این جا زبان) جریان می یابد. این گشادگی گذرگاه یا از يك کناره زبان است و در این حال واك صامت را «يك کناری» (Unilatérale) می خوانند. مانند تلفظ واك «ض» در زبان عربی. و گاهی از هر دو کنار زبان است؛ در این حال واك «دو کناری» خوانده می شود (Bilatérale). مانند تلفظ واك «ل» در فارسی و زبانهای دیگر. هر گاه در زبانی تنها نوع دوم وجود داشته باشد آن را به اختصار «کناری» (Latérale) می خوانیم.

صفت تکریری (Vibrante فرانسوی Trilled انگلیسی) به صامتی اطلاق می شود که در ادای آن عضو گفتار - خواه سر زبان و خواه پرده کام - با حرکتهای متوالی يك سلسله انسدادهای پیاپی کوتاه ایجاد می کند. نمونه برجسته این گونه صامت «ر» است که در زبانهای مختلف انواع گوناگون دارد. از جمله «ر» فارسی دری است که هنگام ادای آن سر زبان به پشت دندانهای پیشین می چسبد، اما پیاپی (دوبار) به آن نقطه می خورد و از آن جدا می شود. در بعضی زبانهای دیگر، مانند زبان فرانسوی، در تلفظ صامت «ر» همین حرکت از پرده کام سر می زند که پیاپی با بیخ زبان اتصال و انفصال می یابد، و از آن صوتی مانند «غ» (در تلفظ کرمانی و بعضی نواحی دیگر جنوب ایران) پدید می آید.

صفت سایشی (Fricative) به دسته‌ای از صامتهای انقباضی اطلاق می‌شود که در ادای آنها گذرگاه هوا به وسیله عضو گفتار تنگ می‌گردد، و نفس هنگام عبور از آن تنگنا به کناره‌های منخرج می‌ساید و آوازی خاص، یعنی خشنه سایش، از آن بر می‌خیزد و با صوت اصلی می‌آمیزد. اعضای گفتار ممکن است در این حال دو لب، یا لب و دندان، یا پشت زبان و کام، یا بیخ زبان و حلق باشند. مانند واکهای «ف» و «خ».

از اقسام صامتهای انقباضی يك دسته هست که در ادای آنها آوازی مانند صفیر به گوش می‌رسد. این قسم را صفیری (Sifflante فرانسوی و Sibilant انگلیسی) می‌خوانند. مانند واکهای «س» و «ز».

قسم دیگر صامتهای انقباضی آن است که آواز آن به صوت پخش شدن چیزی، یا آواز ریزش آب با فشار از سوراخی تنگ، شبیه است. این گونه صامتهای انقباضی را واکهای تفتی (Chuintante فرانسوی و Palatal Fricative انگلیسی) می‌خوانند؛ مانند «ش» و «ژ».

قسم دیگر از صامتهای انقباضی، آوازی مانند مصوت دارند و گاهی در قالب کلمه، یعنی در ترکیب با واکهای دیگر، به مصوت تبدیل می‌شوند و گاهی نیز مصوتهای معادل آن‌ها در کلمه به صامت مبدل می‌گردند. این گونه واکها را در عربی «حروف لاین» می‌خوانند، و ما به پیروی از روش علمی و برای مراعات صراحت و وضوح، اصطلاح «نیم مصوت» را در این مورد به کار می‌بریم (= Semi-voyelle فرانسوی و Semi-vowel انگلیسی). نمونه این قسم صامت «ی» فارسی است در کلمات «يك» و «یار» و مانند آنها. حرف «و» در عربی نشانه چنین صامتی است که معادل است با W انگلیسی در کلمه We و مانند آن. در فارسی دری چنین صامتی نیست.

نوع دیگری که در حرفهای صامت می‌توان تشخیص داد، ترکیبی از دو جنس انسدادی و انقباضی است. این گونه صامتها در عین آن که واك واحدی شمرده می‌شوند ادای آنها دو مرحله متفاوت دارد. مرحله اول مانند صامتهای انسدادی و مرحله

دوم مانند صامتهای انقباضی است. به همین سبب در بسیاری از زبانها هر يك از این گونه صامتها را هنگام نوشتن با دو حرف نشان می‌دهند. در زبان فارسی واكهای «ج» و «چ» از این گروه شمرده می‌شود. در ادای واك «ج» مرحله نخستین همانند تلفظ «د» و مرحله دوم همانند واك «ژ» است. اما در بعضی از لهجه‌های ایرانی (مانند اصفهانی) مرحله ثانی همانند «ز» می‌باشد؛ و اگر دو مرحله این واك واحد را در دو صورت مختلف با دو نشانه بنخواهیم ثبت کنیم چنین می‌شود: dz = تلفظ تهران.

واك دیگر فارسی از این نوع «چ» است که مرحله اول آن همانند واك انسدادی «ت» و مرحله دوم همانند «ش» است. این واك نیز در لهجه اصفهانی با تلفظ فارسی درسی متفاوت است و از دو جزء «ت» و «س» ترکیب شده است. در بعضی از زبانها این هر دو نوع مانند دو واك جداگانه وجود دارد.

نوع دیگر از صامت آن است که در يك حال از دو مخرج متفاوت ادا شود. نمونه برجسته این نوع، واکی است که آن را «لب و ملازی» می‌خوانند. یعنی حرفی که در عین حال از انقباض مخرج میان بینخ زبان و ملازه، و مخرج میان دو لب حاصل می‌شود (Labio - vélaire). این حرف که در فارسی دری شش هفت قرن نخستین اسلامی وجود داشته به صورت «خو» نوشته می‌شده و آن را بی توجه به آن که حرف واحدی مرکب از «خ» و «و» است در نوشته‌های قدیم «واو معدوله» خوانده‌اند.^۵ امروز تلفظ اصلی این حرف در فارسی از میان رفته و تنها در لهجه بعضی از شهرستانها و دهکده‌ها باقی مانده است. اما در خط فارسی امروز صورت مکتوب آن، چنان که در کلماتی مانند «خواهر، خورشید، خود، خواستن، خوار» باقی است یادگار صورت ملفوظ آن در زمان قدیم است.

۵) تنها صاحب دستور اللفه ظاهراً به این معنی توجه کرده است آنجا که حرفهای خاص فارسی را که در عربی نیست می‌شمارد و قید می‌کند که هر يك از این حرفها را به سه نقطه مشخص می‌کنند و آنکاه حرف «خو» را در ردیف پ، چ، ز، گ، ژ می‌آورد.

صامتهای فارسی امروز

بنا بر آنچه گذشت اگر بخواهیم صامتهای فارسی امروز را در جدولی ثبت کنیم صورت آن چنین می‌شود:

گلوئی	ملازی	پسکامی	میان-کامی	پیش-کامی	دندانی	لب و دندانی	لیبی	جدول صامتهای فارسی
ء	ق	ك ك			ت د		پ ب	بی آوا آوایی انسدادی
ه	خ «غ»					ف و		بی آوا آوایی سایشی
					س ز			بی آوا آوایی صفیری
				ش ژ				بی آوا آوایی نفشی
				ل				کناری آوایی
				ر				تکریری آوایی
		(ن)		ن			م	آوایی خیشومی
				چ ج				بی آوا آوایی مرکب
			ی					آوایی نیم مصوت

توضیحی درباره بعضی واکهای صامت

همزه: این حرف از تنگ شدن عضلات گلو و گذشتن هوا به فشار از آن میان حادث می‌شود. در فارسی دری هیچ کلمه‌ای با حرف مصوت آغاز نمی‌شود و در اول کلمه همیشه پیش از مصوت، همزه وجود دارد. در لغاتی که اصل آنها فارسی

است همزه در میان و آخر کلمه قرار نمی‌گیرد؛ اما در کلماتی که از عربی اخذ شده است همزه یا عین (که آن نیز درست مانند همزه تلفظ می‌شود) فراوان است. مانند: وعظ، وضع، فرع، موضوع، عاشق، عاجز، جزء، مؤمن، مؤذن.

قاف و غین: نویسندگان قدیم همه نوشته‌اند که قاف از حروف مخصوص عربی است و در فارسی وجود ندارد؛ اما غین از حروف مشترك دو زبان است. برای رد یا قبول این نکته نخست باید دو حرف قاف و غین را با دقت توصیف کرد. علمای نحو و لغت در توصیف این دو حرف متفق نیستند. سیبویه غین را از حروف حلق شمرده و قاف را حرف پسکامی (من الحنك الاعلی) می‌داند که از بیخ زبان و محاذی آن در آخر کام ادا می‌شود. ضمناً قاف را از حروف «رخوة» دانسته است که در ادای آنها نفس بند نمی‌آید.

این درید نیز غین را حرف حلق و قاف را از حرفهای بیخ دهان و آخر زبان می‌داند و می‌گوید که مخرجهای قاف و کاف بسیار بهم نزدیک است، و به این سبب است که این دو حرف در يك کلمه باهم جمع نمی‌شوند؛ و در زبان عربی کلماتی مانند «قك» و «كق» وجود ندارد. او نیز غین را از حروف «رخوة» دانسته است.

ابوعلی سینا قاف را از حروف مفرد (یعنی صامت انسدادی) شمرده و اگرچه تصریح نمی‌کند پیدا است که غین را از حروف مرکب (یعنی صامت انقباضی) می‌داند. تا اینجا تعریف او با سیبویه و ابن درید یکسان است. اما در تعیین مخرج این حروف با ایشان اختلاف دارد؛ زیرا که مخرج قاف را بعد از خاء قرار می‌دهد و غین را با کاف هم‌مخرج می‌شمارد و صریحاً می‌گوید که نسبت قاف به خاء همچون نسبت کاف است به غین. بنابراین در نظر او، قاف حلقی (یا ملازی) و غین پسکامی است.

دانشمندان اخیر اروپائی که دربارهٔ حروف عربی تحقیق کرده‌اند، نیز در توصیف غین و قاف به مشکل برخوردند. کانتینو (Cantineau) می‌نویسد «تعریف قاف آسان نیست» و به اختلافی که میان توصیف این حرف در کتب سیبویه و

زمخسری با چگونگی ادای آن در تلفظ قرآنی امروز هست اشاره می‌کند. فلیش (Fleisch) مخرج غین را نرم‌کام (حفاف) و مخرج قاف را ملازمه (لهاته) یعنی عقب‌تر از آن می‌شمارد.

حرفی که امروز در تلفظ درسی فارسی ادا می‌شود در مورد قاف و غین یکسان است و آن حرف انسدادی بی‌آوا است که مخرج آن در قسمت آخر کام واقع است، یعنی در نرم‌کام و بعد از مخرج کاف به سوی حلق. این شیوه تلفظ، درست با آنچه سیبویه و ابن درید برای قاف گفته‌اند مطابقت دارد، و با توصیف غین که حرف انقباضی حلقی است متفاوت است. بنابراین اگر قول سیبویه و ابن درید را در توصیف این حروف بپذیریم باید گفت که واك فارسی دری در این مورد قاف است نه غین.

اما این که حرف غین را در جدول آوردیم از آن رو است که هنوز در بسیاری از شهرستانهای ایران (خصوصاً کرمان و نواحی فارس) در تلفظ این واك سایشی ملازمی وجود دارد و با تلفظ قاف بکلی مختلف است.

۷

ترکیب واکها

هجاء یا مقطع - تعریف هجاء - کمیت یا
امتداد هجاء - تکیه کلمه - تأثیر تکیه در
ساختمان صرفی فارسی - موضع تکیه
روی هجاهای کلمات فارسی

واکها که در فصل‌های پیشین انواع آنها را شناختیم، اجزای اولی گفتار هستند. اما این اجزاء کمتر تنها در سخن می‌آیند. تحلیل و تجزیه گفتار به این واحدهای نخستین جنبه انتزاعی دارد و بیشتر به قصد فراهم کردن زمینه و آماده ساختن ذهن دانشجویست برای ادراک دقیق مطالب و نکته‌هایی که درباره ساختمان زبان و چگونگی تحول آن به میان خواهد آمد.

اما کوچکترین واحدی که در گفتار به کار می‌رود ترکیب و تألیفی است از چند واك. این مجموعه را که با يك دم زدن بی‌فاصله و قطع ادا می‌شود هجاء می‌خوانیم. هر گفتاری از يك رشته «هجاء»های متوالی تشکیل یافته است و بنابراین قابل تقسیم به این اجزاء است.

تشخیص و تفکیک هجاهای هر عبارت برای مردمان عادی، یعنی کسانی که با زبان‌شناسی و مباحث مختلف آن سروکار ندارند، بسیار آسانتر از تشخیص «واکها» است. در تاریخ اختراع خط البته مرحله نخستین وضع نشانه‌هایی برای معانی بوده است. اما همین که خواسته‌اند دلالت لفظی، یعنی صورت ملفوظ گفتار

را با علامتهائی ثبت کنند غالباً برای هر هجا علامتی قرار داده‌اند. از اینجا ثابت می‌شود که ادراك اجزاء ثانوی گفتار یعنی هجاها بر ادراك اجزای اولی آن یعنی «واکها» مقدم و برای ذهن بشر آسانتر بوده است.

با این حال تعریف دقیق و علمی «هجا» آسان نیست. در کتابهای صرف و نحو عربی و نوشته‌های فارسی این مفهوم تعریف نشده است و طبعاً لفظی که بر آن دلالت کند وجود ندارد. یونانیان نخستین بار این جزء گفتار را که حیص دادند و آن را «سولابی Syllabe» خواندند که به معنی «مجموعه» است؛ و از آنجا به لاتینی و سپس به زبانهای اروپائی راه یافت.^۱

حکیمان اسلامی نیز این معنی را از یونانیان اقتباس کردند. ابوریحان همان لفظ یونانی را به صورت «سلابی» آورده است^۲ و ابوعلی سینا و دیگران در این مورد اصطلاح «مقطع» را به کار برده‌اند. اما استعمال لفظ «هجا» به این معنی بسیار جدیدتر است.^۳

ابن سینا در تعریف «مقطع» می‌گوید: «الحرف اذا صار بحيث يمكن ان ينطق به على الاتصال سمي مقطعا»^۴ یعنی «چون واك (حرف) چنان شود که بتوان آن را یکباره (بی فاصله و قطع) ادا کرد مقطع نامیده می‌شود».

خواجه نصیر طوسی نیز در این باب چنین تعریفی دارد و می‌گوید: «به حرف مصمت تنها ابتدا نتوان کرد مگر بعد از آن که حرف مصوت مقارن او شود و مجموع را حرف متحرك خوانند. پس اگر مصوت مقصور باشد حرف متحرك را يك حرف بیش نشمرند و آن را «مقطع مقصور» خوانند؛ و اگر محدود باشد مقدار فضل محدود را بر مقصور حرفی ساکن شمرند و مجموع را... «مقطع ممدود» خوانند»^۵

(۱) Syllabe (فرانسوی) Syllable (انگلیسی) Silbe (آلمانی)

(۲) تحقیق ماللهند. چاپ هند، ص ۱۱۵.

(۳) کلمه «هجا» در لغت به معنی يك يك حرفهاست. قدیمترین مأخذی که این لغت با این معنی اصطلاحی دیده شد کتابی است به نام میزان الشعر فی عروض العرب والعجم تألیف کتّاب بن کیرفور مرغوصیان (چاپ قسطنطنیه ۱۳۵۸ قمری).

(۴) شفا، نسخه خطی، باب منطق، صناعت شعر.

(۵) معیارالشعار، چاپ تهران، ص ۱۲.

دشواریهایی که در تعریف دقیق و علمی «هجا» پیش می‌آید به سبب آن است که دانشمندان این جزء یا واحد گفتار را از جنبه‌هایی مختلف مورد نظر قرار داده‌اند. بعضی به «چگونگی حدوث» یعنی جنبه فیزیولوژی آن توجه کرده‌اند، بعضی تنها جنبه فیزیکی آن، یعنی آنچه را که مربوط به صوت‌شناسی است در نظر گرفته‌اند، و بعضی آن را از نظر دخالت و تأثیر در ساختمان زبان مطرح بحث قرار داده‌اند.

شیوه معمول دانشمندان قدیم در تعریف هجا آن بوده است که «مصوت» را مرکز یا رأس هجا بشمارند. از اینجا است که اصطلاح Consonne (به انگلیسی Consonant) برای واکهای صامت به وجود آمده است، زیرا که این لفظ یعنی «آنچه تنها خوانده نمی‌شود، یا، آنچه با صوت دیگر خوانده می‌شود». یونانیان نیز این گونه واکها را Sýmphóna می‌خواندند که همین معنی را دارد؛ سپس آنها را به دو دسته تقسیم می‌کردند. يك دسته را hémiphóna می‌خواندند که معادل اصطلاح «حرف لّین» در عربی است و دسته دیگر aphóna خوانده می‌شد که لفظ «صامت» نزد حکیمان اسلامی ترجمه دقیق آن است. واکهای دیگر در یونانی Phônêenta یعنی آوا دهنده خوانده می‌شود که در کتب عربی به لفظ «مصوت» ترجمه شده است و در زبانهای اروپائی این گونه واکها Sonante خوانده می‌شد که همین معنی از آن بر می‌آید یعنی آنچه می‌تواند به مدد واك دیگر صوتی پدید آورد، یا خوانده شود. این تعریف هجا از جنبه ساختمان زبان و دخالت صامت و مصوت در ایجاد «هجا» است.

اما اگر تعریفی را که از هجا و مصوت و صامت به این طریق آمده است جامع و کلی بگیریم و بر همه زبانها تطبیق کنیم به دشواریهایی بر می‌خوریم. در بسیاری از زبانها واکهای صامت خود می‌توانند مرکز یا رأس هجا واقع شوند و بی‌مدد واك مصوت هجای مستقلی بسازند. برای مثال کلمات little و Bottle را در زبان انگلیسی ذکر می‌توان کرد. در این کلمات صامت «ا» کار مصوت را انجام می‌دهد؛ زیرا که خود رأس هجا واقع می‌شود و هجای مستقلی می‌سازد. به این

طریق:

bot - tl

lit - tl

در تلفظ فارسی رسمی نیز مثال برای این گونه هجاها فراوان است؛ و از وزن شعر به خوبی این گونه تقطیع هجائی را می توان دریافت. کلمات «راست گفتی» در این شعر:

راست گفتی رخش گلستان بود می سوری بهار گل گستر

در مقابل «فاعلاتن» واقع شده است و بنابراین تقسیم و تقطیع هجائی آن چنین است:

را ست گف تی

فا ع لا تن

چنان که دیده می شود واکهای «س + ت» بی آن که مصوتی میان آنها باشد

خود هجائی مستقل شمرده شده و به جای هجای «ع» قرار گرفته است.

از این بحث چنین بر می آید که تعریف هجا به «اجتماع صامت با مصوت»

کلیت ندارد و بر همه زبانها قابل اطلاق نیست و در هر زبان باید هجا و حتی صامت و

مصوت را به طریقی خاص تعریف کرد. حقیقت نیز چنین است. یعنی مجموعه ای از

واکها که در زبانی به صورت هجای واحد تلفظ می شود در زبان دیگر ممکن است

آن را به صورت دو هجا ادا کنند. فی المثل کلمه Pied که در زبان فرانسوی

هجای واحدی است (pyé) بر حسب عادت فارسی زبانان در دو هجا تلفظ می شود

(pi - yé) و معادل تلفظ کلمه «ریه = ri - ye» در این زبان است.

بعضی از دانشمندان درجه شنوائی بودن واکها را در ساختمان هجا مبنای

تعریف قرار داده اند. به این منظور واکها را به هشت طبقه تقسیم کرده اند که از

حداقل شنوائی آغاز می شود و به حداکثر پایان می پذیرد. از این قرار:

۱) صامتهای بی آوا

الف: انسدادی (پ، ت، ک...)

ب: انقباضی (ف، س، ش...)

(۲) انسدادی آوایی (ب، د، گ، ...)

(۳) انقباضی آوایی (و، ز، ژ، ...)

(۴) خیشومی و کناری (ن، م، ل، ...)

(۵) تکریری (ر)

(۶) مصوت بسته (ای، او)

(۷) مصوت نیم بسته (ا، اُ)

(۸) مصوت گشاده (آ، آ)

به موجب این نظریه «هجا» عبارت است از فاصله میان دو حداقل شنوایی واکها. این تعریف جنبه فیزیکی ساختمان هجا را بیان می کند.

دانشمندان دیگر در تعریف هجا چگونگی حدوث یا جنبه اندام شناسی آن را در نظر گرفته و درجه گشادگی واکها را مبنای تعریف هجا قرار داده اند. بر حسب این تعریف فاصله دو هجا مرحله ای است که از واک بسته تر به واک گشاده تر می رسیم. نتیجه این نظریه با آنچه پیش از این ذکر شد یکی است؛ زیرا که درجه گشادگی با درجه شنوایی واکها کم و بیش مطابقت دارد.

بعضی دیگر در تعریف هجا میزان فشردگی عضلانی دستگام گفتار را معتبر شمرده و گفته اند «هجا با فشردگی افزایش یافته عضلات گوینده آغاز و به فشردگی کاهنده آن عضلات ختم می شود». این نظریه با آزمایشهای علمی تأیید شده است و نتیجه آن نیز با نظریه «درجه شنوایی» تطبیق می کند؛ زیرا که طبعاً افزونی فشار عضلانی در ادای صوتهای گفتار موجب افزایش درجه شنوایی است.

اما در وزن شعر فارسی همیشه مرکز هجا را مصوتی دانسته اند و برای توجیه هجاهائی که در آنها حرف مصوت وجود ندارد به مصوتی (یا حرکتی) ر بوده قائل شده اند.

ابوریحان می گوید که عروضیان ایرانی این گونه حرفهای ساکن را «متحرکات خفیفه الحركة» خوانده اند.^۶

(۶) تحقیق ماللهند، چاپ دکن، ص ۱۵۷.

خواجه نصیر می نویسد «در پارسی حرکتی دیگر است که آن را به هیچ کدام از این حرکات سه گانه یعنی ضمت و فتحت و کسرت نسبت نتوان کرد و آن را حرکت مجهوله و حرکت مختلفه خوانند. مانند حرکت لفظ «راء» در لفظ «پارسی» که بر وزن فاعلن است و اگر کسی آن را از قبیل حرکات نشمرد، به سبب آن که به یکی از حرکات مذکوره منسوب نیست با او در عبارت مضایقت نیست. اما در شعر آن را از قبیل حرکات باید شمرد به دلیل وزن»^۷

و جای دیگر نوشته است: «اما در پارسی اجتماع دو ساکن بسیار بود و باشد که زیاده از دو ساکن نیز جمع آید، و باشد که بعضی از آن به حقیقت ساکن نبود، ولیکن مجهول الحركه باشد. اما دو ساکن چنان که در کلام و مرد افتد؛ و چون امثال این در اثنای شعر افتد حرف اول ساکن باشد و دوم را متحرك باید شمرد، چه در وزن در مقابل متحرکی افتد، مثلاً کلام بر وزن فاعلن باشد بی هیچ تفاوت. و اما سه حرف چنانکه در لفظ راست و بیخت و مورد باشد و همیشه حرف اول از امثال این کلمات از حروف مد بود. پس اگر حرف آخر متحرك شود، بعضی این سه حرف را به جای دو حرف به کار دارند و يك حرف در عبارت بدزدند. مثلاً راست مو بر وزن فاعلن گویند؛ و بعضی همه حروف در عبارت آرند تا راست مو بر وزن مقتعلن شود و اگر چه بر وجه اول از گرانی خالی نباشد اما دریم گران تر بود»^۸ این توجیه در تلفظ شعری با تجربه آزمایشگاهی نیز مطابقت دارد و شرح آن را جای دیگر نوشته ایم.^۹

اما باید دانست که تلفظ شعری فارسی با تلفظ گفتگوی روزانه لااقل در زمان ما یکسان نیست. در تلفظ شعر برای مراعات وزن، کلمات را با تقطیع هجائی آنها در مقابل میزانی که در ذهن داریم ادا می کنیم و در خواندن عبارتهای منشور نیز غالباً همین روش را که در آن تصنعی هست به کار می بریم.

(۷) معیارالاشعار، ص ۱۴.

(۸) ایضاً، ص ۱۸.

(۹) وزن شعر فارسی، چاپ دوم، ص ۱۳۸.

لیکن در گفتگوی عادی فارسی امروز شیوه تلفظ کلمات و تقطیع هجائی آنها با تلفظ شعری متفاوت است.

در محاوره عادی فارسی تفاوت امتداد مصوتها محسوس نیست یعنی مصوتهای بلند «ā, ē, ū» درست مانند مصوتهای کوتاه «a, e, o» ادا می‌شود. به این سبب غالباً کلمه‌هایی مانند «کار» و «باد» که در تلفظ شعری معادل دو هجاست و تقطیع شعری آنها به صورت:

$$Kā + r (ə)$$

$$bā + d (ə)$$

انجام می‌گیرد در تلفظ عادی به صورت یک هجا ادا می‌شوند و از مصوتی که آن را «مختلسه» یا «مجهوله» یا «ربوده» خوانند، اثری نیست.

در کلماتی هم که بیش از یک صامت پس از هجای بلند قرار دارد مانند «راست» و «ریخت» تمایل عام در گفتگوی عادی آن است که صامت دوم را از تلفظ می‌اندازند یعنی کلمات راست و ریخت را «ریخ» و «راس» تلفظ می‌کنند.

این نکته ثابت می‌کند که در گفتار فارسی امروز مرکز هجا همیشه و به صراحت مصوت است و تعریف متداول که هجا را «اجتماع یک یا چند صامت با یک مصوت» می‌شمارد لاقول در این زبان جامع و مانع است.

کمیت یا امتداد هجا

پیش از این درباره امتداد مصوتها گفتگو کردیم. «هجا» نیز از حیث امتداد مانند مصوت دو نوع یا دو درجه دارد که یکی را هجای بلند و دیگری را هجای کوتاه می‌خوانیم.

در غالب زبان‌هایی که در آنها اختلاف امتداد هجاها اصلی و صریح است همین دو نوع وجود دارد و همیشه کمیت هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. در سنسکریت، چنان که ابوریحان نیز متعرض شده است، امتداد هجای ثقیل

دو برابر هجای خفیف است و جای يك ثقیل را دو خفیف ممکن است بگیرد^{۱۰}.
در یونانی و لاتینی هم يك هجای بلند از حیث امتداد با دو هجای کوتاه
برابر است^{۱۱}.

در شعر فارسی نیز مانند سنسکریت و یونانی و لاتینی امتداد هجای بلند
در همه حال معادل دو هجای کوتاه است.

کوتاهی و بلندی هجاها تابع امتداد مصوتها و ساختمان هجا از حیث بستگی
و گشادگی است.

هجای گشاده هجائی است که به مصوت ختم شود. مانند: سه، ما، بو، می.
هجای بسته هجائی را می‌گویند که واك آخر آن صامت باشد. مانند: شب،
تن، پس.

هر هجای گشاده‌ای، چه در آغاز و چه در میان یا آخر کلمه، اگر مصوت آن
کوتاه باشد از حیث امتداد «هجای کوتاه» شمرده می‌شود. مانند: که، سه، همه (دو
هجای کوتاه).

هر هجای گشاده‌ای که در آن مصوت ساده بلند یا مصوت مرکب وجود داشته
باشد «هجای بلند» به شمار می‌آید. مانند: پا، مو، بی، پی، نو.

هجای بسته همیشه از دو صامت که مصوت کوتاهی در میان آنها باشد حاصل
می‌شود و در همه حال کمیت آن بلند است. مانند: در، تب، سگ، نم، من.

امتداد هجاها هیچ با نوع صامتهائی که در ترکیب آنها به کار رفته است
ارتباط ندارد (مگر در مورد واك خیشومی دندانی «ن» که پس از مصوت بلند ساده
قرار گرفته باشد. در این حال صامت «ن» قسمتی از ارتعاشات مصوت را جذب می‌کند
و بر اثر آن امتداد مصوت بلند مساوی مصوت کوتاه می‌شود).

تفاوت امتداد هجاها در فارسی امروز به تلفظ شعری و تلفظ فصیح هنگام
قرائت نوشته‌ها اختصاص دارد و چنان که در باره مصوتها گفته شد در گفتار عادی

(۱۰) تحقیق ماللند، ص ۶۶.

11) L. Nougaret, *Traité de Métrique latine classique*, p. 2.